

جمعه 25 مرداد 1392

و سوسه‌ای به نام حقیقت تاریخی، الهه بقراط



پهلوی‌ها ایران را به راستی به آستانه جهان مدرن رساندند اما بدون آنکه مهم‌ترین ابزار مدرنیته یعنی دموکراسی پشتوانه آن قرار گیرد و در آن شرایط نمی‌توانست چنین شود. کسانی که دیکتاتوری به تدریج شکل گرفته در دوران پهلوی را به سود خدمات درخشان آنها انکار می‌کنند، سودی به نسل‌های امروز و فردا نمی‌رسانند. درست مانند کسانی که با انکار رشد اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران در آن دوران، نمی‌دانند اگر آن بنیه نمی‌بود، آخوندها و جمهوری اسلامی‌شان، چنان مشروعه‌ای در ایران پیاده می‌کردند که طالبان هم به گرد پای آن نمی‌رسید.

افراط در انکار و نفی یک موضوع تاریخی (و یا حتا امروزین!) از سوی مخالفان معمولاً با ابرام و اثبات درباره همان موضوع از سوی موافقان همراه می‌شود. این هر دو، یک کنش و واکنش غیرعلمی و یک جدل فرسایشی است که راه به جایی نمی‌برد. نه در واقعیت و آنچه گذشته، و یا در جریان است، تغییری حاصل می‌شود و نه بر دانش و آگاهی کسی می‌افزاید.

نقد تاریخ و آنچه گاه حقیقت تاریخی به شمار می‌رود اما روشنگرانه و وظیفه روشنفکران است بدون آنکه لازم باشد برای اثبات ادعای «بی‌طرفی» از نظر شخصی خویش چشم پوشید. «بی‌طرفی» البته به نظر من ادعایی است ناممکن! هر انسانی همواره به یک طرف، تعلق و یا تمایل دارد و وجودش به خودی خود نهایتاً به سود یک «طرف» تمام می‌شود حتا هنگامی که هیچ حرفی نمی‌زند و هیچ کاری نمی‌کند!

پلمیک فرسایشی

بگذارید حرف آخر را همین اول بزنم؛ به نظر من، حقیقت تاریخی وجود ندارد! تاریخ مجموعه‌ای است از رویدادها که در شرایطی معین، با ذهنیات و باورها و هم چنین منافع کسانی که آنها را نقل کرده و یا به ثبت رسانده‌اند، شکل گرفته است و الزاماً بیانگر واقعیات و دلایل روی دادن آنها نیست. هم چنان که جوامع نیز نقل و روایت خود را از تاریخ دارند: آنچه برای سرزمینی، حمله و تجاوز به شمار می‌رود، برای دیگری فتح و پیروزی به حساب می‌آید و آنکه از سوی مردمانی به عنوان متجاوز مورد لعن و نفرین قرار می‌گیرد، برای دیگری به مثابه فاتح و قهرمان مورد ستایش و ارج واقع می‌شود.

قرن بیستم به دلیل پیشرفت تکنولوژی ارتباطات، ثبت وقایع را در همان زمانی که روی می‌دهند، به شدت گسترش داد و از این نظر به جست و جو برای کشف مستدل «حقیقت تاریخی» بسیار یاری رساند. با این همه، هم‌زمان با آن پیشرفت، مسائل امنیتی و مناسبات جاسوسی، و هم چنین شیوه دخالت مستقیم و نامستقیم کشورهای قدرتمند در سرنوشت سرزمین‌های زیر سلطه و ضعیف و ترفندهای سیاست بین‌المللی نیز پیچیده‌تر شد و دوباره «حقیقت تاریخی» را که همواره برای یافتن‌اش تلاش می‌شود، در هاله‌ای از ابهام پنهان کرد. ماجرای «افشاگری»‌های ادوارد اسنودن کارمند امنیتی آمریکا و «ویکی لیکس» ژولیان اسانژ نمونه‌های قرن بیست و یکم هستند که نشان می‌دهند انکار و یا ابرام نسبت به ادعای آگاهی بر «حقیقت تاریخی» تا چه اندازه می‌تواند ساده اندیشانه باشد آن هم در شرایطی که واقعیات پیش روی چشم ما به سادگی تحریف شده و حتا با تکرار دروغ درباره آنها به سادگی به «تاریخ» تبدیل می‌شوند!

تاریخ معاصر ایران نیز از این انکار و ابرام مصون نمانده است. هر کسی می‌تواند طرفدار و یا مخالف این یا آن شخصیت تاریخی باشد و یا به استدلال درباره درستی یا نادرستی و اساساً چگونگی این یا آن رویداد بپردازد. همان گونه که گفتم این «برداشتن» قطعا بر زمینه ذهنیات و باورهای هر کدام از طرفین صورت می‌گیرد که نهایتاً راه به منافع آنان نیز می‌برد. منظور از «منافع» الزاماً مادی و دلاری نیست! نفع یک فرد یا گروه می‌تواند در اثبات مواضع سیاسی و یا نجات پیشینه و توجیه عملکردهایش و یا اصلاً خودنمایی باشد که حتا در استناد به اسناد و مدارک تاریخی نیز در پی ردّ پای آنچه می‌گردد که بتواند به سود این منافع عمل کند. این است که پژوهش و کند و کاو آن کسانی در جستجوی «حقیقت تاریخی» ارزشمند است، که بدانند و آگاه باشند آنچه به مخاطبان خود ارائه می‌دهند، نه خود آن حقیقت بلکه تنها تلاش و نتیجه جست و جوی آنها برای دست یافتن به آن است.

در این میان، پهلوی‌ها تا سال‌های سال همچنان محل نزاع طرفین موافق و مخالف خواهند ماند آن هم در حالی که افراطیون هر دو طرف از آنان چهره‌هایی «دیوصفت» و یا «فرشته‌گونه» ارائه می‌دهند. با این همه نظرات منطقی و مستدل نیز کم نیستند. برای نمونه، در مورد نقش رضاشاه، به نظر من، یکی از واقعی‌ترین تصویرها (و نه حقیقت تاریخی) را زنده یاد داریوش همایون، نظریه‌پرداز راست دمکرات ایران، در پیشگفتار کتاب «سفرنامه خوزستان و مازندران» که از زبان رضاشاه و به قلم فرج‌الله بهرامی رییس دفتر وی به نگارش در آمد، به دست داده است:

رضا شاه «خود را دگرگون کرده بود و کشور را نیز سراپا دگرگون کرد اما آن گام اضافی را نتوانست رو به بزرگی بردارد. در تحلیل آخر، سنگینی واپسماندگی مادی و فرهنگی جامعه تازه بیدار شده از خواب سده‌ها بر او نیز افتاد و بدتر از همه توفان جنگ جهانی دوم ناگاه و ناآگاه در خودش پیچاند.»

«آن گام اضافی» که برداشته نشد و نمی‌توانست برداشته شود، همان بود که وی را مانند همه سیاستمداران معاصرش در منطقه، نه در کنار دمکرات‌ها (که تا به امروز هم باید با چراغ به دنبالشان در خاورمیانه گشت!) بلکه در کنار دیکتاتورها قرار می‌داد. آنا‌تورک هم که تأثیرات شگرف بر سرنوشت و راه ترکیه به سوی آینده داشت، دمکرات نبود و نمی‌توانست باشد!

عقل تنبل

در این میان، درست است که اندیشه‌های رضاشاه برای پیشرفت و سربلندی ایران بسی جلوتر از آن جامعه ایرانی بود که قاجار، آن خاندان خوشگذران و خرافاتی، بر جای گذاشته بود، اما اهدافی که وی در نظر داشت، در عین حال بسی پیشرفته‌تر از توانایی‌های عینی و اندیشه سیاسی خود رضاشاه نیز بود!

دلیل این تناقض را می‌بایست در زمان و تاریخ خود جست که نه «جمهوری» و «جمهور مردم» در آن جایی داشت و نه اساساً می‌شد در شرایطی که جهان از جنگ دوم خوش می‌آسود و قدرت‌های بین‌المللی در پی تقسیم دوباره دنیا بودند، کاری بیش از آن انجام داد. حرص و مال‌اندوزی رضاشاه و سرکوب مخالفان بر زمینه‌ای که جامعه سنتی و رنجور خود ایران، درست همان گونه که داریوش همایون توصیف کرد، یکی از دلایل عمده آن بود، نمی‌توانست به سیاست رایج و حاکم تبدیل نشود. هنوز هم ایرانیان هیچ ابزاری برای نظارت و کنترل بر دستگاه قدرت ندارند! هنوز هم «بالا» و «پایین»، جامعه و قدرت، حکومت و مردم، در یک مناسبات معلول و واپسمانده، چرخه استبداد را، به یاری یکدیگر، بازتولید می‌کنند! هنوز هم به اصطلاح نخبان جامعه عمدتاً عامیانه می‌اندیشند و عامیانه رفتار می‌کنند.

پهلوی‌ها، در کشاکش حرص و آرزوهای استعماری و جهان دو قطبی، ایران را از ویرانه‌های قرون به راستی به آستانه جهان مدرن رساندند اما بدون آنکه مهم‌ترین ابزار مدرنیته یعنی دمکراسی که لازمه‌اش آزادی اندیشه، بیان و تشکل است، پشتوانه آن قرار گیرد و در آن شرایط نمی‌توانست چنین شود. روند تاریخی و تجربه کشورهای مختلف نشان می‌دهد هنگامی که جامعه با مفاهیم دمکراتیک بیگانه باشد، و یا آشنایی‌اش با آن صرفاً در حد شعارهای آرمانی باشد، از هر جهنمی ممکن است سر در آورد؛ از جنگ خانگی مانند افغانستان پس از کودتای روسی بهار 1978 یا سوریه در همین سال‌ها تا جمهوری اسلامی در ایران!

کسانی که دیکتاتوری به تدریج شکل گرفته در دوران رضاشاه و محمدرضاشاه را (در کنار دوره‌های کوتاه نسبتاً دمکراتیک) به سود خدمات درخشان اقتصادی و اجتماعی آنها، به فراموشی می‌سپارند و با اساساً انکار می‌کنند، سودی به نسل‌های امروز و فردا نمی‌رسانند. درست مانند کسانی که به انکار رشد و توانمندی اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران در آن دوران پرداخته و آن را در سایه دیکتاتوری پهلوی‌ها به فراموشی می‌سپارند و نمی‌دانند اگر آن بنیه نمی‌بود، آخوندها و جمهوری اسلامی‌شان، چنان مشروعه‌ای در ایران پیاده می‌کردند که طالبان هم به گرد پای آن نمی‌رسید.

در عین حال، افتادن به وسوسه ارائه «حقیقت تاریخی» از هر طرف که باشد، نمی‌تواند با دروغ و تحریف همراه نباشد. خودآگاهی فردی و خودآگاهی ملی تنها زمانی میسر است که انسان بر جنبه‌های مثبت و منفی خویش و تاریخ سرزمین خویش و کسانی که آن را ساختند یا ویران کردند، آگاه باشد.

وظیفه روشنفکران و روشننگران نه دچار شدن به وسوسه ارائه «حقیقت تاریخی» بلکه روشنگری و روشن کردن افکار جامعه است. اینکه هر کسی از این همه چه نتیجه‌ای می‌گیرد، باید به عقل افراد جامعه واگذار شود. عقل تنبل که می‌گذارد دیگران به جایش بیندیشند، عقلی است که هنوز به جهان مدرن گام نگذاشته و از همان «تقلید» مذهبی پیروی می‌کند. کسانی هم که با پلیمیک‌های فرسایشی به «حقیقت تاریخی» ارائه شده از سوی دیگران استناد می‌کنند، با عقل خود نمی‌اندیشند بلکه در دفاع از عقل کسانی که به جای آنها فکر کرده و «حقیقت تاریخی» خودشان را ارائه می‌دهند به جدل بی پایان و بی نتیجه می‌پردازند!

08 اوت 2013

لینک به کتابگزاری «همه چیز برای وطن»

<http://www.alefbe.com/journalist/?p=1100>

لینک به رضا شاه و اندیشه راست دمکرات

:http

www.alefbe.com/journalist/?p=1109//

کیهان لندن 15 اوت 2013

www.alefbe.com

www.kayhanlondon.com

**PUBLISHED FROM GOOYA NEWS {HTTP://NEWS.GOOYA.COM}
COPYRIGHT © 2009 NEWS.GOOYA.COM
ALL RIGHTS RESERVED FOR THE ORIGINAL SOURCE**

Served by C#1 Server #2 in 0.003 seconds